

قهرمانی که شکنجه‌گران را خسته کرد!

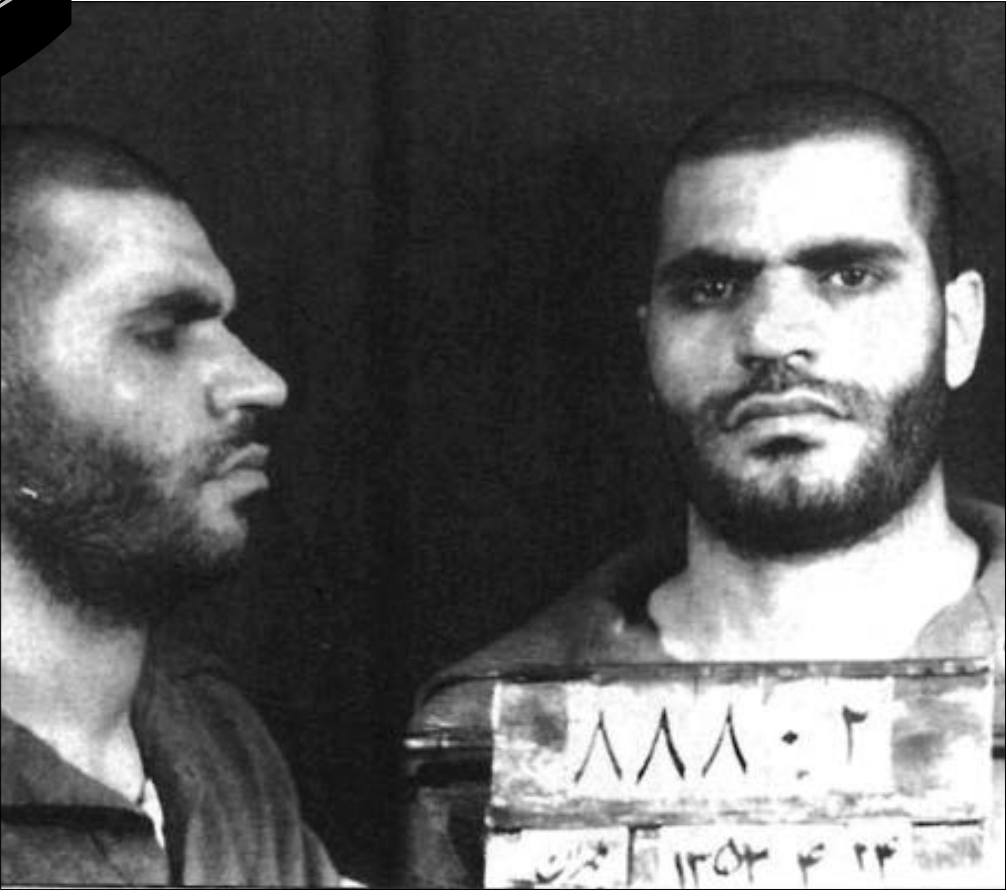
گفت‌وگوبا «عزت... شاهی» که از حدود ۷ سال شکنجه‌شدن در زندان‌های ساواک بیش از ۵ سال آن‌را در انفرادی بوده
خاطرات بسیار تلخی دار دوبعد از انقلاب دنبال پست ومقام نرفته است



مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار

پرونده

یکی از مشهور ترین مبارزان علیه رژیم پهلوی که بیش از ۷ سال زیر سخت‌ترین وشدیدترین شکنجه‌های جسمی و روحی ساواک بوده‌اما حتی ذره‌ای از اطلاعات محرمانه‌اش را لو نداده، «عزت... شاهی» است. تحمل او آن‌قدر بالا بوده که انواع و اقسام مدل‌های شکنجه را روی او امتحان می کردند اما دم نزده و به جز اطلاعات سوخته، هیچ چیز دیگری را لو نداده است. «عزت ا...» در راه مبارزه بسیار ثابت قدم بود و در عملیات‌های بسیاری علیه رژیم پهلوی شرکت کرد. سال‌ها فعالیت سیاسی در کارنامه او دیده می‌شود و در بسیاری از فعالیت‌ها علیه شاه شرکت کرده است. همکاری در چندین عملیات تاریخی، زخمی کردن چندین مامور ساواک، برهم زدن بازی فوتبال ایران ورژیم اشغالگر در روزشگاه امجدیه، آتش زدن دفتر هواپیمایی اسرائیل (ال عال) باعث شد که تحت تعقیب جدی تر قرار بگیرد و پس از مدتی بالاخره در دام ساواک گرفتار شود. او در آن سال‌ها به مبارزی معروف شده بود که ساواک را خسته کرد و تندیس شکنجه‌هایش را در موزه عبرت بازسازی کرده‌اند. در خور ذکر است که او نام خانوادگی خود را چند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به «مطهری» تغییر داد. در پرونده امروز زندگی سلام، او از خاطرات آن روزهای سخت، انفرادی‌هایش، روز دستگیری، این که چطور ۷ سال زیر شکنجه دوام آورده و ... می‌گوید.



روز دستگیری ام، ۷ تا تیر خور دم اما سر به سر ساواکی‌ها می‌گذاشتم

این مبارز خستگی ناپذیر روزهای انقلاب و چهره شناخته‌شده زندان‌های ساواک در باره روز دستگیری‌اش می‌گوید: «ساعت ۲ ظهر بود. از حیاط یک خانه که ظاهر ا لورفته بود که من در آن جا هستم، بیرون آمدم. هنوز ۴ قدم بیشتر نرفته بودم که من را به ر گبار بستند. ۷ تا گلوله خورده بودم و در بسیار زیادی داشتم. یک دختر بچه ۷ یا ۸ ساله هم در کوچه بود که متأسفانه یک تیر به او خور دو شهید شد. دیگر چیزی یادم نمی‌آید تا این که در بیمارستان شهر بانی به هوش

آمدم. آن جا روحیه‌ام را از دست داده بودم و خیلی عصبانی بودم. وضعیت جسمانی‌ام مثل گوشتی بود که در زودپز گذاشته بودند و خود به خود ا رفته بود. در آن شرایط که حال روحی‌ام خیلی بد بود، اولین چیزی که از آن‌ها خواستم، این بود که من می‌خواهم دور کت نماز بخوانم. گفتند آب و خاک برای تیمم این جا نیست و چیزی پیدا نمی‌شود. گفتم چیزی نمی‌خواهم. شروع کردند به فحاشی و مسخره کردنم و به هر سختی بود، روی همان تخت ۲ رکعت نماز خواندم. در

نماز به خداوند گفتم حالا که شهید نشدم و تو می‌خواهی من را در این وضعیت ببینی، من حرفی ندارم اما من یک خواهش دارم که کاری کنی که صبر و تحمل من بالا برود تا کسی به‌خاطر من دستگیر نشود و بیاید در زندان به من بگوید که چرا من را الودادی. باور کنید این نماز که ۵ یا ۶ دقیقه طول کشید، باعث شد که شرایط روحی من که بسیار خراب بود، طوری بشود که من با آن وضعیت جسمی، سر به سر ساواکی‌ها بگذارم و ادیت‌شان بکنم.»

در انفرادی

نماز می‌خواندم و ورزش می‌کردم

آقای مطهری زمان زیادی از حضورش در زندان‌های ساواک را در انفرادی بوده است. از او می‌پرسم که در انفرادی چه کار می‌کرده که می‌گوید: «انفرادی مغزو جسم آدم‌را باهم نابود می‌کند. در بخش انفرادی زندان که هیچ چیزی نداشتم. نه روزنامه داشت، نه تلویزیون، نه کتاب، نه رادیو و ... هیچی نبود.

در بخش عمومی، چندتا کتاب بود که خود زندانی‌ها به داخل آورده بودند. یک تلویزیون برای کل زندان بود که یکسری در زمان‌های پخش ترانه به تماشا ی آن مشغول بودند و ما هم اخبار را گوش می‌دادیم. من خودم در انفرادی، روزی ۲ یا ۳ ساعت نماز می‌خواندم، نماز قضا می‌خواندم. با این که امکانات نبود و غذای درستی به ما نمی‌دادند، آن جا روزه می‌گرفتم. اگر توانی در بدنم بود، ورزش هم می‌کردم. اگر هم یک یا دو نفر دیگر با من هم سلول می‌شدند، قصه می‌گفتم، داستان می‌گفتم و درباره خودمان حرف می‌زدیم. البته حواسم بود که حدی که بازجوها درباره من می‌دانستند، اطلاعات بدهم. یک عده هم خیلی می‌خوابیدند.»

در داخل و با پیام دادن به بیرون زندان، خدا حافظ ی کرده بودم و حلا لیت طلبیده بودم. فقط خدا خواست که من اعدام نشوم. من زمانی که در زندان بودم، هیچ وقت انتظار نداشتم که ما پیروز بشویم. یک در صدمه احتمال نمی‌دادم که در زمان زنده بودم، تغییر اتی ایجاد بشود. بنابراین من قبل از این که به زندان بیایم، به این جمع بندی رسیده بودم که زندگی من دو حالت دارد: یا دستگیر می‌شوم و سپس اعدام یا در در گیری کشته خواهم شد.»

بعد از آزادی ام، خطر ترور م بود

او درباره حس و حال روزی که آزاد شد، می‌گوید: «یک ماه مانده به پیروزی انقلاب بود که آزاد شدم. اما آن موقع، آزاد کردن زندانی‌ها حساب کتاب نداشت و همه جور افراد بین‌شان بود. یعنی دادگاه نرفته، حبس ۵ ساله، ۱۰ ساله، زندانی سیاسی و ... را با هم آزادی می‌کردند و آدم نمی‌توانست تحلیل کند که هدف‌شان از این کار چیست؟ ما شنیده بودیم در آمریکای لاتین، با فشارهای بیرونی یکسری زندانی را آزادی می‌کردند اما آن بیرون، ترور شان می‌کردند یا با صحنه‌سازی مانند تصادف، آن‌ها را می‌کشند. بنابراین بعضی بچه‌ها نظرشان این بود که ما بعد از آزادی، به خانه‌های مان نرویم و مخفی شویم. یکسری هم می‌گفتند که برویم اروپا و از آن جا مبارزه کنیم. الغرض همه این احتمال را می‌دادند که بعد از آزادی، کشته شوند و هر لحظه خطر ترور تهدیدمان می‌کرد.»

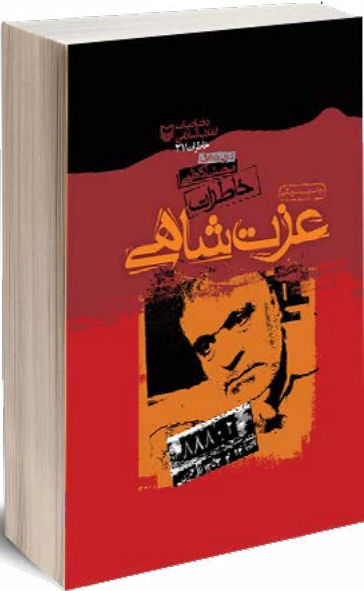
قبل و بعد از انقلاب، در صحافی‌ام کار کردم

از او می‌خواهم که رک و صریح به این سوال پاسخ دهد که چرا بر خلاف بعضی مبارزان دیگر، بعد از انقلاب به دنبال پست و مقام‌های دولتی نرفته است که می‌گوید: «من قبل از انقلاب دستگیری، در کار صحافی و دفتر سازی بودم. الان هم که ۵ یا ۶ سال است که به‌خاطر وضعیت جسمانی و بیماری‌هایم، خانه‌نشین شدم. من تا سال ۶۳ یا ۶۴، مسئول کمیته انقلاب اسلامی بودم اما بعدش دیگر دنبال پست نرفتم. یک دلیل اصلی‌اش این بود که من زیاد انتقاد می‌کردم. آن‌ها می‌گفتند که فلانی نق نقواست و زیاد غر می‌زند. هر چیزی که به من می‌گفتند، این‌طور نبود که گوش کنم و هیچ نظری ندهم. به من می‌گفتند برو و همان چیزی که ما می‌گوییم را انجام بده اما من می‌گفتم که شما را قبول دارم اما این یک مسئله شغلی است و من درباره آن نظر متفاوتی دارم. من از این نظر به قول معروف خشک بودم و دنبال پست هم نبودم به همین دلیل، از سال ۶۳ یا ۶۴ بر گشتم سراغ همان کارهای سابقم در صحافی و چاپخانه. چند سالی هم در یک صندوق قرض الحسنه کار می‌کردم. از ۶ سال پیش هم خانه‌نشین شدم و در حدی که یک مسجید یا دکتر بروم، از خانه بیرون می‌روم و بقیه‌اش را در خانه هستم.»

ساواک بعد از ۴ سال شکنجه

نامهر س می ز ده تخلیه اطلاعاتی نشدم

کتاب «خاطرات عزت شاهی»، روایت‌های مستند او بی‌هیچ و ا همه و تعارفی از روزهای مبارزه و بعد از دستگیری‌اش است که تا امروز چندین بار چاپ مجدد شده است. آقای مطهری می‌گوید: «در این کتاب، ۱۰۰ صفحه مانده به آخرش، نوشته سند ۴۳. آن سند مربوط به ۴ سال بعد از دستگیری من است و سخت‌ترین شکنجه‌ها را روی من انجام داده بودند. باز جوی من فردی بود به نام منوچهری که خیلی وحشیانه می‌زد، او نامه‌ای نوشته برای روسای ساواک که صفحه است. او در آن نامه اشاره کرده است که من تخلیه اطلاعاتی نشدم و باید در اسرع وقت تخلیه شوم. این سند نشان می‌دهد که من در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها، باز هم هیچ اطلاعاتی را لو ندادم.»



هنوز هم کابوس آن شکنجه‌ها

را می‌بینم

به عنوان اولین سوال از او می‌پرسم که آیا بعد از گذشت ۴۵ سال از انقلاب اسلامی در ایران، پیش می‌آید که یکپو خاطرات زندان به ذهنش خطور کند یا نه که می‌گوید: «مگر می‌شود که انسان یاد آن دوران نبینفتد. گاهی ناخودآگاه خاطرات آن دوران جلوی چشمم رژه می‌روند. بیشترین چیزی هم که به یادم می‌آید، سختی‌های آن جا بوده است. هنوز هم با گذشت این همه سال، کابوس آن دوران و شکنجه‌ها را می‌بینم. من از ۷ سال و خرده‌ای که در زندان‌های ساواک بودم، بیشتر آن را در انفرادی گذراندم و زمان کمی را در بخش عمومی زندان بودم. نزدیک ۵ سال در انفرادی بودم. اما این که سخت‌ترین لحظاتم چه موقعی بوده، مربوط به روز هایی است که اگر موزه عبرت رفته باشید، حتما دیده‌اید. مربوط به روز هایی است که من در ۶ ماه تمام به تخت بسته بودند، شبانه روز به تخت بسته شده بودم دنبال این بودند که از من اطلاعات بگیرند و یکسری افراد را الودهم. به قول خودشان دنبال ملات می‌گشتند ولی خب، موفق نشدند. من از موقعی که دستگیر شدم، با این که اطلاعاتم زیاد بود، ولی هیچ فردی از طریق من لو نرفت. تا این که سال ۵۴، «و حید افراخته» دستگیر شد. او بریده بود و هر چه اطلاعات از من و دیگران داشت، به آن‌ها گفت. بعد از آن بود که دوباره شکنجه‌ها شروع شد و روی من فشار آوردند. به تخت بستن، آویزان کردن، انفرادی، به صورت صلیبی بستن، سوزاندن جاهای حساس بدن، شوک برقی و ... از رایج‌ترین شکنجه‌های ساواک در آن زمان بود.»



تصویری از آقای مطهری در موزه عبرت

اعتقادات مذهبی باعث شد

که توان مقاومت داشته باشم

هفت سال زمان کمی نیست و شکنجه‌های ساواک هم شوخی بر دار نبوده است. از آقای مطهری می‌پرسم که چه چیزی باعث شدن اطلاعات را الوند ه دوزیر آن شکنجه‌های شدید، دوام بیاورد که می‌گوید: «خیلی چیزها را با این راحتی نمی‌شود گفت. یکسری چیزها هست که تا خود آدم در آن شرایط و جریان قرار نگیرد، نمی‌تواند در ک درستی از آن داشته باشد. با این حال در پاسخ به شما باید بگویم که یک مقدار زیادی از نظر خودم، انگیزه‌های مذهبی بود. اگر انگیزه‌های مذهبی نبود، شاید نمی‌توانستم این قدر دوام بیاورم. آن‌ها هر کاری از دست‌شان بر می‌آمد و هر شیوه شکنجه‌ای که بلد بودند، روی من امتحان کردند. اما من فقط به‌خاطر همین مسائل، امام خمینی (ره) و انگیزه‌های مذهبی و اعتقادات این جوری، نتوانستم مقاومت کنم.»

